

سیاست، تاریخ، تفکر

رضا داوری اردکانی



www.ketab.ir

نشر ساقی، ۱۱۸/۷۵

داوری اردکانی، رضا

سیاست، تاریخ، تفکر. رضا داوری اردکانی، تهران، نشر ساقی، ۱۳۸۷.

۴۱۶ ص.

ISBN 978-964-5675-71-2

۲۵۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتابنامه: جلد ۳۸۸-۳۸۵ و به صورت زیرنویس.

۱. علوم سیاسی - مقاله‌ها و خطابه‌ها ۲. تاریخ - فلسفه - مقاله‌ها و خطابه‌ها.

۳۲۰/۰۸۰

۱۳۸۷ ۲۵۲ نف/ ۶۹ ج۸

۱۱۷۱۶۳۳

کتابخانه ملی ایران



سیاست، تاریخ، تفکر

رضا داوری اردکانی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۷، تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

ویراستار: محمدرضا ابوالحسنی، آرش حکمیان

طراح جلد: پرویز بیانی، امور فنی متن: سید حمید رهنما

ناظر چاپ: حمید علی محمدی، تدارکات: مجید شوقی

لیتوگرافی: مقدم، چاپ متن: پایدار

شابک: ۲-۷۱-۵۶۷۵-۹۶۴-۹۷۸، قیمت: ۴۵۰۰۰ ریال

حقوق چاپ و نشر محفوظ است. تلفن: ۹۷۴۸۰ ۸۸۸۰

فهرست

۱	مقدمه
	● سیاست
۱۵	سیاست کنونی را چه بنامیم
۶۵	سیاست و تفکر
۷۵	ملاحظات درباره قانون، قانونگذاری و فرهنگ
۱۲۳	خرد و سیاست
۱۴۷	عرفان و سیاست
۱۶۳	نظر اجمالی به اندیشه دموکراسی در صد سال اخیر تاریخ ایران
۱۷۷	دین، آزادی و اخلاق
۱۹۹	خشونت و لیبرالیسم
۲۱۳	استراتژی به جای ایدئولوژی
۲۲۱	ملاحظات درباره حقوق بشر و نسبت آن با دین و تاریخ
۲۳۹	آیا می‌توان سیاست را با اخلاق آشتی داد
۲۵۳	امام خمینی و طرح تجدید سیاست دینی
۲۵۹	خلیج فارس، خلیج فارس است
	● تاریخ
۲۷۳	ملاحظات درباره تاریخ و تاریخ‌نویسی
۲۷۹	درباره تاریخ
۲۸۹	تاریخ و عبرت
۳۳۷	تاریخ در نهج البلاغه
۳۶۵	ملاحظات در باب طرح مدینه اسلامی
۳۸۵	نماینده‌ها

مقدمه

مقالاتی که در این دفتر گرد آمده است از ابتدا به این قصد که فصول یک کتاب باشند نوشته نشده است، اما همه به هم پیوسته‌اند و جزئی از یک طرحند یا بهتر بگوییم، در حکم تمهید مقدمه‌ای برای پاسخ دادن به این پرسشند که در سیر تاریخ ما از کجا آمده‌ایم و به کجا رسیده‌ایم و چه امکان‌هایی داریم و به کجا می‌خواهیم برویم.



اگر در این مقالات به سیاست، توسعه، تاریخ و تجدد پرداخته‌ام، قصد تتبع در تاریخ و علوم سیاسی نداشته‌ام و درس تاریخ و سیاست نداده‌ام. پیداست که یک معلم و دانشگاهی تتبع و پژوهش و تدریس و تحقیق را ناچیز نمی‌شمارد و از آنها رو نمی‌گرداند، چنان‌که خود من گاهی تتبع کرده‌ام و بیش از پنجاه سال در مدارس و دانشگاه‌ها درس داده‌ام. اما معمولاً آنچه می‌نویسم تتبع و پژوهش نیست. به این جهت با اینکه برای نوشتن و در هنگام نوشتن به کتب و مقالات بسیار مراجعه می‌کنم، خود را ملزم به ذکر مأخذ نمی‌دانم و لزومی نمی‌بینم که

برای اثبات نظر خود به اقوال و آرای دیگران استناد کنم.

استناد به کتب و آثار و مقالات موجود روش مناسب و لازم برای مطالعات تاریخی و ادبی و حقوقی است، اما در علوم ریاضی و فیزیک و زیست‌شناسی و شیمی و حتی در علوم انسانی استناد کم‌تر مورد پیدا می‌کند. وقتی کسی می‌خواهد بداند که مثلاً کشور ما در اقتصاد جهانی یا در علم و پژوهش چه جایگاهی دارد قهراً باید به آمارها رجوع کند، اما در تحلیل و نتیجه‌گیری استناد دیگر وجهی ندارد.

همه علوم در جوهر و باطن خود و در آغاز تجربی‌اند، زیرا تا زمانی که یک تجربه درونی دانشمند را به علم و به مسئله علمی متوجه نسازد پرسشی ندارد و نمی‌داند به کدام سو باید برود. در مرحله دوم علم به علم عقلی و نقلی تقسیم می‌شود. هر یک از علوم عقلی و نقلی هم یا عملی‌اند یا نظری. (هرچند که هیچ علمی نظری صرف یا عملی صرف نیست؛ در بعضی از علوم وجه نظری غالب است و در بعضی دیگر وجه عملی.) علوم عقلی نظری را نیز می‌توان به ریاضیات و علوم تجربی و علوم تاریخی تقسیم کرد. مراد از علوم تاریخی صرف تاریخ‌نگاری نیست، بلکه جلوه‌های تاریخی را لااقل در مقدمه همه علوم می‌توان یافت. در این بخش از علوم عقلی نظری و در علوم نقلی عملی استناد و ذکر اسناد و مأخذ ضروری است، اما اخیراً در بعضی گزارش‌های آزمایشگاهی (که این گزارش‌ها احیاناً به عنوان مقاله در مجلات بین‌المللی چاپ می‌شوند) کسانی که یک آزمایش را دنبال می‌کنند به کار همکار یا سلف خود استناد می‌کنند و این استناد به عنوان ملاک و میزان علمی بودن و معتبر بودن گزارش ذکر می‌شود. در مسائل تاریخی و انسانی متفکران و محققان می‌توانند با یکدیگر هم‌زبان باشند و تجربه یکدیگر را درک کنند، اما در این وضع نه ضرورت دارد که یکی به تجربه دیگری استناد کند و نه این استناد وجهی یا ضرورتی دارد.

خواننده گرامی اگر می‌بیند که من به کتاب‌ها و مقالات بزرگان و صاحب‌نظران فلسفه و تاریخ و سیاست استناد نکرده‌ام، به این معنی نیست که بدون مطالعه و بی‌خبر از تحقیقاتی که دیگران کرده‌اند قلم به دست گرفته و

چیزی از سر خودرایی نوشته‌ام. دربارهٔ سیاست و تاریخ کتاب‌ها و مقالات بسیار در جهان نوشته شده است، اما کسی که بخواهد دربارهٔ زندگی و سیاست در یک منطقه از جهان چیزی بنویسد منابع و مآخذش تاریخ آن منطقه و کارنامهٔ حکومت‌ها و وضع روحی و فکری و اخلاقی مردم است. او باید در زبان و گفتار غالب و در حوادث و وقایعی که اتفاق می‌افتد و در تصمیم‌هایی که گرفته می‌شود تأمل کند، ولی اینها چیزهایی نیست که مستند نویسندہ قرار گیرد. یافت علمی و حتی آزمودن و ردّ و اثبات او به استناد نیاز ندارد. تسری حکم چیزی به چیزی از سنخ و جنس دیگر در شأن اهل دانش و خرد نیست، اما در جایی که تفکر نیست و آن را جدی نمی‌گیرند چه بسا مشتغلان به علم هم گاهی گمان کنند که هر چه نوشته می‌شود باید از منبع و مأخذی اخذ شده باشد و به این جهت به هر کتابی که نگاه می‌کنند بگویند کتاب‌نامه و مأخذ و منابع چیست و کجاست.

اتفاقاً یکی از مسائلی که در این مقالات به آن اندیشیده‌ام درنیافتن تفاوت میان چیزها و اطلاق یک حکم جزئی یا کم‌تر کلی بر همه چیز است. کار این اشتباه گاهی به جایی می‌کشد که یک پژوهشگر دربارهٔ همهٔ دانش‌ها با ملاک‌ها و موازین دانش خود حکم می‌کند، چنان‌که ممکن است یک معدن‌شناس گمان کند که همهٔ علوم باید نظیر معدن‌شناسی باشد و آمارشناس وقتی به کتاب تاریخ و فلسفه نگاه می‌کند چه بسا اعتراض کند که آمار و ارقامش کجا رفته است. اگر از علوم انسانی مثال بیاوردم وجهش این است که دانشمندان علوم انسانی معمولاً صورت و روش علم خود را ملاک حکم دربارهٔ علوم دیگر قرار نمی‌دهند و به علوم دیگر با نظر تخفیف نگاه نمی‌کنند. ولی در جهان روبه توسعه این علوم چندان قوت ندارد که بتواند در تعیین حدود و جایگاه چیزها دخالت کند و با تدوین برنامهٔ آموزش و پژوهش، از اشتباهی که احیاناً برای دانشمندان در شناخت حدود هر دانش پیش می‌آید جلوگیری کند. مثال بارز این اشتباه سپردن کار مدیریت علم و پژوهش به کسانی است که از تاریخ علم و علوم انسانی و شرایط مادی و اخلاقی توسعهٔ پژوهش کم‌تر اطلاع دارند و شاید بعضی از آنها فکر می‌کنند که مثلاً مورخ یا جامعه‌شناس هم

اگر می‌خواهد دانشمند باشد باید به همان پژوهش‌هایی که اصحاب علوم تجربی و مهندسی به آن می‌پردازند بپردازد. کسی که بخواهد مثلاً این وضع علم را نشان دهد مأخذ و مدرک از کجا بیاورد؟ اینها که در جایی ثبت نشده و پیش از این مطرح نبوده است. اگر بگویند موارد و مثال‌ها را باید گفت، می‌گویم این موارد چندان شایع است که ذکر خلاف و نقض آنها بسیار دشوار است و اگر مورد نقض و خلاف یافت شود در زمره استنهاها و نوادر است.

در کشور ما علوم انسانی و حتی فلسفه با سابقه طولانی‌اش در جای مناسب شأن خود قرار ندارند. در مورد وضع و مقام دانش‌های دیگر هم مطالعه و تحقیق دقیقی صورت نگرفته است. اما اگر دانشمندان رشته‌های دیگر بی‌آنکه به کار و بار خود بیندیشند و به جای اینکه ببینند خود برای علم کشور چه کرده‌اند با نظر تخفیف به علوم انسانی بنگرند، کاری خلاف شأن دانشمندی کرده‌اند. ولی این خلاف کم و بیش اینجا و آنجا - البته بدون غرض - صورت می‌گیرد و در ذهن کسانی این توهم قوت گرفته است که در رشته‌های مختلف علوم و مهندسی پیشرفت‌های مهم حاصل شده است و اگر نقضی در کارنامه علم کشور وجود دارد از ناحیه علوم انسانی است. کاش پژوهش و تحقیقی انجام می‌شد تا بدانیم از آن جانب چه کارهای مهمی صورت گرفته و از پژوهش‌های شیمیدان‌ها و داروسازان و مهندسان پژوهشگر که مقالات خوبی هم در مجلات بین‌المللی نوشته‌اند چه فوایدی به صنعت و توسعه علمی-صنعتی کشور رسیده است. در این صورت چه بسا که نظرها در مورد علوم انسانی تعدیل شود.

من قبلاً اعتراف کردم که در بخش علوم انسانی و فلسفه نقص‌ها و ضعف‌هایی هست. اما فقر و ضعف بزرگ‌تر در نظر کلی ما به علم و مخصوصاً به علوم انسانی ظاهر می‌شود. اگر گفته شود که در مسائل علوم انسانی تحقیق مهمی نکرده‌ایم که جایی در علم جهانی داشته باشد نباید به دفاع و توجیه پرداخت، بلکه باید پرسید که دانشمندان رشته‌های دیگر در پیشبرد علم کشور و جهان چه کرده‌اند و چرا این همه به مقاله‌نویسی و مقاله‌سازی اهمیت داده می‌شود و از آنهایی که در کار توسعه کشور مؤثر بوده‌اند هیچ نامی در میان

نیست و اگر نامشان هم در جایی بیاید می‌گویند اینها که مقاله در مجلات معتبر ننوشته‌اند. وقتی یک مهندس برای رسیدن به مقام عالی استادی باید مقاله در فلان مجله داشته باشد و تنها ملاک شایستگی‌اش داشتن مقاله است او دیگر در حقیقت یک مهندس نیست، بلکه مقاله‌نویس و پژوهشگر است و در این صورت باید دید که پژوهش در کجا به چه کار می‌آید.

دانش عصر ما کار دانشمندان متفردی نیست که بی‌خبر از دیگران به سلیقه خود پژوهش کنند، بلکه علم یک سیستم به هم پیوسته است. علم با پراکندگی پیش نمی‌رود. به این جهت اگر هنوز جایگاه علوم و توقعی که از علم داریم معین نیست باید برای آن فکری کرد. نوشتن مقاله کار خوبی است، اما مقاله‌نویسی را به جای نظم و نظام علمی نمی‌توان گذاشت و اگر چنین کنیم در حقیقت پراکندگی را پوشانده‌ایم. البته این آشفتگی و خلط مطالب و وظایف را نباید به کوتاهی اشخاص و گروه‌ها در انجام وظایفشان نسبت داد، بلکه از آثار و اوصاف جهانی است که باید با طراحی ساخته شود.

در جهان توسعه‌نیافته نه فقط مورخ و جامعه‌شناس در پژوهش‌های خود با موانع روحی و اخلاقی و مادی مواجه می‌شوند، بلکه علمای رشته‌های دیگر هم کم‌تر به پژوهش‌هایی که جایی در نظام علم کشور داشته باشد می‌پردازند. از میان ایشان کسانی که توفیق بیش‌تر دارند در انزوای علمی مقاله‌نویس می‌شوند و با اینکه می‌توانستند در عداد دانشمندان بزرگ جهان قرار گیرند به عادت نوشتن مقالات معمولی خو می‌کنند و در کتابخانه و پشت میز اینترنت به کار نه‌چندان پرزحمت مقاله‌نویسی می‌پردازند. اما بی‌بهرگان‌شان برای اینکه بی‌بهرگی و اعراض خود از علم را توجیه کنند احياناً قیافه فیلسوف‌مآب می‌گیرند و با لحن مطمئن و ساختگی حرف‌های توخالی دربارهٔ جامعه و آینده و علم و پژوهش و هر چیز دیگر می‌گویند و هیچ کس به آنها نمی‌گوید چرا در کاری که صلاحیت ندارند دخالت می‌کنند و نمی‌روند کشک خودشان را بسایند. آیا این سخنان را باید با رجوع به اسناد اثبات کرد؟ من که چیزی را اثبات نکرده‌ام که دلیل و سند بیاورم. من یک داعیه را نفی کرده‌ام. مدعی اگر شاهد و بینه و قرینه و دلیلی دارد آنها را پیش آورد و مدعی خود را اثبات کند.

چیز دیگری که ما نمی‌خواهیم به آن توجه کنیم و از ابتدای تاریخ تجددمآیینان بسیار کم به آن توجه داشته‌ایم و این توجه کم در طول زمان کم‌تر شده و به هیچ رسیده است مشروط بودن توسعه علمی و حتی اقتصادی و اجتماعی به درک تاریخی و طرح مسائل و شناخت امکان‌ها و توانایی‌ها و نیازمندی‌هاست. این درک، درک صاحب‌نظران - و نه متخصصان - است.

پژوهشگران و دانشمندان متخصص به کارهای تحقیقی خود می‌پردازند و در کار دانش‌های دیگر دخالت نمی‌کنند و معمولاً داعیه طراحی برنامه توسعه علم و تکنولوژی هم ندارند. این برنامه‌ریزی کار اهل سیاست و مدیران اقتصاد و بازرگانی و اقتصاددانان و جامعه‌شناسان و حقوق‌دانان و دانیان و آشنایان به امکانات علمی و فنی کشور و باخبران از شرایط روحی و اخلاقی مردم است. همین جاست که به نظر من سیاست و تاریخ به هم می‌رسند. مردم کشورهای جهان سوم و روبه توسعه یا توسعه‌نیافته آرزو دارند که به مرحله توسعه، یعنی صورت تاریخی کنونی کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی و ژاپن برسند. سیاست ظاهرترین و مدعی‌ترین عامل تحقق این وضع است. معمولاً حکومت‌ها می‌پندارند که به آسانی از عهده این مهم برمی‌آیند و حتی وقتی دوران قدرتشان به سر می‌آید، حتی اگر از عهده اجرای برنامه توسعه برنیامده باشند نمی‌پذیرند که شکست خورده‌اند و از خود نیز نمی‌پرسند که آیا به مقصدی که می‌خواسته‌اند رسیده‌اند و اگر نرسیده‌اند مانع راه و کارشان چه بوده است و اگر از ایشان پرسیده شود که چرا موفق نبوده‌اند چه بسا سخنان و اقدامات اشخاص و گروه‌ها و بعضی موانع عرضی و اتفاقی را در شکست خود دخیل می‌دانند و این بدان جهت است که امکانات و شرایط تاریخی کم‌تر به حساب می‌آید و این گمان غالب و شایع است که همیشه در همه جا همه کار می‌توان کرد و اگر کاری انجام نشده است دیگران مانع شده‌اند یا عاملان لیاقت شخصی نداشته‌اند.

بی‌تردید مخالفت‌ها و موافقت‌ها و لیاقت‌ها و بی‌لیاقتی‌ها در جریان امور اثر دارد، اما کارهایی هست که از عهده هیچ مدیر لایقی بر نمی‌آید و لازم نیست کسی با اجرای آن مخالفت کند، زیرا کاری که در حدود امکانات تاریخی نباشد

مخالفت و موافقت با آن بی‌وجه و بی‌معنی و بی‌اثر است و اگر امکان‌ها به درستی درک نشود فرقی نمی‌کند که مدیران لایق باشند یا بی‌لیاقت، زیرا لایق وقتی لایق است که بداند چه می‌تواند و چه باید بکند و در جایی که نمی‌دانند چه باید بکنند لیاقت‌های بالقوه تباه می‌شود.

درست است که تاریخ با فعل اختیاری آدمیان قوام می‌یابد و افعال سیاسی نیز در زمره افعال اختیاری است، اما توجه کنیم که بسیاری فعل‌های اختیاری آدمیان ربطی به تاریخ ندارد و چه بسا که اگر سیاستمداران به آن فعل‌ها اقبال کنند وقت تاریخ را تلف می‌کنند و چوب لای چرخ آن می‌گذارند. امتیاز سیاستمدار شایسته این است که به افعال ممکن مناسب و بایسته رو می‌کند. هر دورانی از تاریخ امکان‌ها و غایاتی دارد. سیاست در صورتی در طریق تحقق تاریخ سیر می‌کند که به امکان‌های متناظر با غایات نظر داشته باشد، اما اگر زمان و امکان‌های آن شناخته نشود چه بسا که استعدادها و توانایی‌ها و فرصت‌ها با پیروی از اوهام و بلهوسی‌ها تباه و تلف شود.

ملاحظه می‌فرمایید که نه فقط سیاست و تاریخ در این دفتر به معنای متداول و مشهور در نظر گرفته نشده است، که من حتی قصد بیان ماهیت سیاست و گزارش حوادث تاریخی یا بیان حقیقت تاریخ هم نداشته‌ام و تاریخ و سیاست را در نسبت با یکدیگر دیده‌ام. تاریخ، تحقق تدریجی امکان‌هایی است که در افق زندگی مردمان ظاهر می‌شود و سیاست آزاد و موفق آن امکان‌ها را درمی‌یابد و در تحقق آنها می‌کوشد. تاریخ جهان متجدد و متجددمآب را با نظر به امکان‌های آنها می‌توان درک کرد. این دو جهان گرچه از یک جنسند، اما از حیث مرتبه با هم تفاوت دارند. در جهان توسعه‌یافته و متجدد از قرن‌ها پیش امکان‌هایی وجود داشته و به تدریج تحقق یافته است و با نظر به این جهان است که مردم همه مناطق روی زمین فکر می‌کنند آن امکان‌ها در همه جا، همواره و به آسانی متحقق می‌شود. پس جهان توسعه‌نیافته با اینکه واقعیت جهان متجدد را پیش روی خود دارد افق روشنی فراروی خود نمی‌بیند یا افق پیش رویش افق فروپشته جهان متجدد است. پس برخلاف درک عادی و متداول، راه توسعه راه روشن و هموار نیست. منتهی مردم جهان پیوسته در همه جا می‌بینند و

می‌شنوند که چه چیزها در جهان متجدد متحقق شده است و هر جا که باد تجدد وزیده باشد، مردمش طالب دستاوردهای تازه تجددند. در این وضع مصرف‌زدگی، آنها مشکلات پیمودن راه تجدد را در نظر نمی‌آورند و می‌پندارند که راه طی‌شده تجدد را می‌توانند با شتاب طی کنند. ولی در حقیقت چنین نیست و تجربه تاریخی هم با این پندار منافات دارد و عجیب آنکه تجربه شکست جهان توسعه‌نیافته و در حال توسعه، خوش‌بینی نسبت به تحقق طرح‌های نیندیشیده را کاهش نداده است و کم‌تر می‌پرسند که راستی چرا نتیجه و حاصل ده‌ها سال برنامه‌ریزی ناچیز بوده است.

تقدیر جهان توسعه‌نیافته قرار داشتن و بودن در میان دو تاریخ است. باشندگان این وادی سرگردانی قدیم و جدید و سنت و تجدد را در کنار هم دارند بی‌آنکه میان آنها پیوند و نسبتی وجود داشته باشد و یکی با دیگری وفاق یا تعارض پیدا کند. شاید وجه این تباین بدون تراحم بی‌نیرو شدن هر یک از عناصر قدیم و جدید باشد. وقتی دو شیء جامد و محدود و بسته و فاقد نیروی درونی و بی‌ارتباط با بیرون در کنار هم قرار گیرند، آسیبی به هم نمی‌رسانند و جای یکدیگر را تنگ نمی‌کنند. ظاهراً این وضع باید وضع خوبی باشد زیرا جمع کردن جدید و قدیم و قرار دادن روح و معنی در کنار ماده و زندگی مادی می‌تواند راه حل مشکلی باشد که آن را از آثار و نتایج تاریخ جدید غربی می‌دانند، ولی اگر قرار باشد که از این کنار هم قرار گرفتن نتیجه‌ای حاصل نشود یا مثلاً اثر روح بر ماده سطحی باشد و ماده نیز بی‌صورت باقی بماند، هیچ مشکلی حل نمی‌شود.

عیب بزرگ این وضع ظاهراً خوب این است که اقتضای کشش و کوشش چندان ندارد و مقصد چندان نزدیک می‌نماید که همه می‌پندارند خیلی زود به آنجا می‌توان رسید. در این شرایط است که تکلیف سیاست دشوار می‌شود. سیاست نباید مفتون صورت‌های رؤیایی و وهمی شود، بلکه باید از میان تصمیم‌ها و اقدام‌های ممکن تحقق امکان‌هایی را به عهده گیرد که جزئی از تاریخ آینده‌اند و طرح آینده را می‌سازند. در این صورت سیاست با تاریخ همراه می‌شود و حتی این دو یکی می‌شوند. مراد این نیست که تاریخ سیر

مکانیکی دارد و سیاستمداران مهندسان این سیر و ساخت و سازند. برای اینکه سوءتفاهم نشود تصریح می‌کنم که به نظر من جامعه و آینده از جنس مکانیسمی که با نقشه دقیق ریاضی طراحی شده باشد نیستند و چنان نیست که بتوان اجزای آنها را از پیش فراهم کرد و به هم متصل ساخت. تاریخ را اشخاص طراحی نمی‌کنند، بلکه اهل نظر و بصیرت طرح آن را از دور می‌بینند و به سمت آن می‌روند و البته هر چه نزدیک‌تر می‌شوند طرح در نظرشان روشن‌تر و طی مسیر آسان‌تر می‌شود. در این مسیر همواره خطر اشتباه و انحراف و پوشیده و ناپیدا شدن طرح آینده وجود دارد، یعنی تاریخ سیر تدریجی یکنواخت روی یک خط مستقیم نیست و سرعت بسط آن هم در هر جا و هر زمان متفاوت است، زیرا افق تاریخی در همه جا یکسان ظاهر نمی‌شود و با پوشیدگی و آشکارگی افق‌ها مسیر زندگی اقوام به این سو و آن سو یا به چپ و راست مایل می‌شود و انحراف‌ها و سکون‌ها در تاریخ پیش می‌آید. سیاستمداران بسته به اینکه افق جهانشان گشوده یا فرو بسته است صاحب تدبیر و توانایی یا بی‌تدبیر و ناتوان می‌شوند یا درست بگوییم، جهانی که افق باز دارد اهل آن راه خود را بهتر پیدا می‌کنند و آنجا که افق تیره باشد راه نیز پیدا نیست. این است که کشورها و ملت‌ها در همه جا همراه نیستند و با هم سیر نمی‌کنند.

آنچه گفته شد برای روشن کردن مضمون مقالات این دفتر نبود، بلکه می‌خواستم خواننده بدانند که تاریخ و سیاست به معنی متداول و شایع آن منظور نظر نبوده است. من می‌خواسته‌ام جهانی را که در آن به سر می‌بریم تا آنجا که می‌توانم بشناسم و بدانم که در شرایط کنونی چه باید کرد و چه می‌توان کرد و از کارهایی که شده است کدام‌ها بیهوده و بی‌وجه بوده و چه کارهایی می‌بایست بشود که نشده است و چرا نشده است یا نمی‌شود. شاید گمان کنند که پرداختن به سیاست و تاریخ با چنین نگاهی یک وجهه‌نظر سیاسی است یا لااقل در معرض این خطر است که در خدمت ایدئولوژی قرار گیرد. گمان می‌کنم کسی که این دفتر را می‌خواند پی می‌برد که در هیچ جا نویسنده قصد موافقت یا مخالفت با هیچ سیاستی نداشته است. اصلاً اینجا مسئله این نیست که کدام

سیاست خوب است و در کدام راه باید رفت و چه کارها نباید کرد. من مشکل سیاست و سیاستمداران جهان در راه توسعه را به تدبیر و لیاقت اشخاص یا بی‌لیاقتی و بی‌تدبیری و حتی به حسن‌نیت و سوءنیت آنان هم برنگردانده‌ام. هرچند که مورخان نمی‌توانند این امور را نادیده بگیرند، اما اگر در جایی و دورانی ضعف و خیانت غلبه دارد و صاحبان سوءنیت مجال پیش بردن اغراض خود را به آسانی پیدا می‌کنند، باید به فکر شرایطی بود که فساد به آسانی در آن راه نیابد و البته تغییر شرایط کاری بسیار دشوار است.

مشکل سیاست در جهان روبه توسعه و توسعه‌نیافته مشکل تاریخی است. ما معمولاً وقتی تعبیری مثل مشکل تاریخی به گوشمان می‌خورد آن را به معنی میراث بد گذشتگان می‌گیریم و می‌پنداریم چون آنها قصور و تقصیر کرده‌اند مشکلات روی هم انباشته شده و حل و رفع آنها اگر ممکن باشد کوشش فوق‌العاده می‌خواهد. در این تردید نیست که در جهان روبه توسعه، از ابتدای برخورد با تجدد بی‌تدبیری و ناتوانی و خیانت‌های پی‌درپی و فراوان واقع شده است، ولی مشکل کنونی نتیجه این ضعف‌ها و خیانت‌ها نیست، بلکه در پی آنها آمده و تکرار شده است و به عبارت دیگر مشکل امروز کم‌وبیش همان مشکل دیروز است.

مشکل تاریخی میراث گذشته نیست، اما ریشه‌اش را در گذشته می‌توان پیدا کرد. وقتی تجدد در جهان منتشر شد چنان‌که باید درک نشد که چیست و چون درک نشد، مواجهه با آن هم با درک و دانایی صورت نگرفت. این مواجهه در حقیقت مواجهه سیاسی بود و اهل سیاست در مواجهه با تاریخ غربی صرفاً به ظاهر آن نظر کردند و از میان ظواهر در طلب چیزهایی برآمدند که نیاز سیاسی و نفسانی به آن داشتند یا پیدا کردند. پیداست که فلسفه و هنر و علم در عداد مایحتاج سیاست نیست، اما چون به نظر می‌رسد که ساختن وسایل تکنیک بر اثر تحول علمی و بر مبنای علم صورت گرفته است، علم به عنوان وسیله یا طریق رسیدن به ابزارهای تکنیک منظور نظر قرار گرفته است. با این نگاه علم جدید چنان‌که باید در جهان توسعه‌نیافته قوام پیدا نکرد و در زمین ریشه ندواند و حتی از صد سال و صد و پنجاه سال آموزش جدید نتیجه چندان عاید نشد.

در کشور ما در حدود پنجاه سال پیش این فکر پدید آمد که آموزش علوم کافی نیست و علم با پژوهش پیشرفت می‌کند. اما تا پژوهش در جایی پا بگیرد معمولاً ده، بیست سالی طول می‌کشد و صرف گذشت این مدت هم کافی نیست، بلکه آمادگی برای پژوهش و وجود پژوهشگران و نیز برنامه پژوهش شرط است. پژوهش اگر تقلید یا تمرین پژوهش باشد و با آن مسئله‌ای حل نشود مایه پیشرفت علم نمی‌شود. اگر از ابتدای راه پژوهش بنا را بر این بگذارند که به مسائل نیندیشند و بیش‌تر با تفتن یا شبیه‌سازی مسائل از روی مسائل طرح‌شده در جهان دانش به استقبال پژوهش بروند، از این طریق طرفی بر نمی‌یابند.

در شرایط کنونی، آشنا بودن با راهی که جهان توسعه‌یافته پیموده است ضرورت دارد، اما نباید پنداشت که این راه همچنان گشوده مانده است و همه کشورها می‌توانند در این راه آماده و هموار و امن به سوی مقصد بتازند و راهی را که در طی سیصد سال با کوشش و مجاهده علمی گشوده شده است چندساله بیمایند. راه تاریخ پشت سر مسافر گشوده نمی‌ماند و آن را صرفاً با نظر تاریخی و مطالعه در آثار پویندگان راه و اوصافی که از آن شده است می‌توان شناخت. به عبارت دیگر راه‌یابی و راه‌سازی را می‌توان از پیشروان آموخت، اما پا جای پای آنان نمی‌توان گذاشت و آنها که چشمشان به حرکات دیگران است و آن حرکات را تقلید می‌کنند، مخصوصاً اگر راه را گشوده بدانند، ممکن است دیوار روبه‌رویشان را نبینند و سرشان به دیوار بخورد. اینجا سیاست اگر با تاریخ آشنا باشد، حتی اگر تاریخ برایش راه‌گشایی نکند موجب می‌شود که جانب احتیاط نگاه داشته شود.

تکرار می‌کنم که در زمان ما سیاست پیشرفت بدون درک تاریخی سیاست نیست و به این جهت سخن جدّ در مورد سیاست ناگزیر مبتنی بر ادراک تاریخی است. در شرایط تاریخی کنونی سه سیاست را می‌توان در نظر آورد: اول سیاست غالب و جاری در بیش‌تر کشورهای توسعه‌نیافته و روبه توسعه که سیاست تقلید است. دوم سیاستی که می‌کوشد راه پیشرفت را با مطالعه و تدبیر پیش ببرد؛ این سیاست نادر است، و بالأخره سیاست سوم که هنوز در حدّ امکان است سیاست مستقل از سیاست چهارصدساله غربی است. این سیاست

اگر در راه فعلیت باشد باید از طریق نفوذ و رسوخ در اعماق سیاست جهان متجدد راه خود را بگشاید و پیش ببرد. درباره این سیاست اکنون بیش از این نمی‌گوییم و به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که این سیاست هر چه باشد باید مسبوق به سیاست دوم باشد. پس به سیاست دوم بیندیشیم. یافتن این سیاست موکول و موقوف به درک موقع و مقامی است که اکنون در آن قرار داریم. این موقع و مقام نسبتی با گذشته دارد و با رجوع به کارنامه گذشته فهمیده می‌شود. البته کسی که به گذشته رجوع می‌کند به آینده نظر دارد و متناسب با این نظر است که گذشته را درمی‌یابد. زمان تقسیم به گذشته و حال و آینده نمی‌شود. زمان همان آینده است. گذشته هم در سایه آینده روشن می‌شود. تنها آنکه فردا و پس‌فردا دارد به حافظه نیازمند است و به آن رجوع می‌کند، ولی اگر فردایی نباشد دیروز هم گذشته و از میان رفته است. تاریخ و سیاست با قدم گذاشتن در راه آینده به هم پیوند می‌خورند و راه‌گشا و کارساز می‌شوند.

نکته دیگری هم بگویم و سخن کوتاه کنم. لحن نوشته من معمولاً خوش‌بینانه نیست، اما راه برای بدبینی هم باز نمی‌کند. قضیه این است که ما گاهی مشکل را سهل می‌انگاریم. این سهل‌انگاری بد است. بدبینی نسبت به روش سهل‌انگاران می‌تواند مقدمه اصلاح پیش و فراهم آوردن مقدمات و شرایط درک درست و عمل مناسب باشد و تا این مقدمات و شرایط فراهم نشود، خوش‌بینی چه جایی دارد؟ نکته‌ای که در مورد خوش‌بینی و بدبینی غالباً فراموش می‌شود این است که خوش‌بینی و بدبینی در همه جا یک حکم ندارد. این هر دو صورت‌های خاص دارند و در جایگاه خود معنی پیدا می‌کنند، چنان‌که می‌توان در عالم نظر خوش‌بین بود و مثلاً جهان موجود را بهترین عالم ممکن دانست، اما در عمل و سیاست و اخلاق خوش‌بین نبود. مثلاً لایب‌نتیس در فلسفه مثال خوش‌بینی است، اما خوش‌بینی فلسفی او در اخلاقش ظهوری نداشت. ولتر که در سیاست و پیش‌سیاسی خوش‌بین بود با خوش‌بینی مابعدالطبیعی لایب‌نتیس مخالفت کرد. ارنست رنان در نظر خوش‌بین و در اخلاق بدبین بود و شاید بتوان راسل را از این حیث نقطه مقابل او دانست. پس وقتی از خوش‌بینی و بدبینی می‌گوییم باید منظر و مبدأ و مقام آن را در نظر

آوریم. اهل سیاست باید خوش بین باشند، اما خوش بینی بی حد و حساب نسبت به سیاست و توانایی های آن، اگر با چشم پوشیدن از شرایط و لوازم سیاست و عمل سیاسی باشد ممکن است مایه غفلت از دشواری ها شود و مجال اهمال و لالایی گری و غرور را بسط دهد. من کوشیده ام دشواری های راه را بینم و نشان دهم. اگر دیدن و شناختن مشکلات کسانی را مأیوس می کند، آنها مرد راه نیستند و اگر بی خبر از دشواری ها و با خوش بینی ساده لوحانه قدم در راه گذارند، در همان ابتدا از رفتن منصرف می شوند. راه تاریخ راه مجاهده و کشش و کوشش است و این راه را با قدم همت و با پشتوانه اندیشه و نظر باید پیمود.